

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۱۸ - ۱۹۱

تبیین ویژگی‌ها و ابعاد قاعده الزام در فقه امامیه

فرخ محسنی^۱

علیرضا لطفی^۲

سید محمد مهدی احمدی^۳

چکیده

قاعده الزام از قواعد مشهور فقهی بلکه از قواعد مسلم اجماعی است، فقهای شیعه با استناد به روایات که از مستحکم‌ترین ادله قاعده الزام بشمار می‌آید بر اثبات این قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند. مراد از قاعده الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند، این همان معنای حدیث معروف «الزُّمُوهُم بِمَا الزَّمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» می‌باشد. بنابر این از دیدگاه فقهای امامیه، قاعده الزام یک قانون فقهی است که شیعه را مجاز می‌سازد در مواردی که بین فقه شیعه و غیر شیعه اختلاف نظر وجود دارد پیروان اهل سنت یا پیروان سایر مذاهب را به معتقدات خود ملزم سازد و از این رهگذر منتفع گردد هر چند آن قانون در فقه شیعه پذیرفته شده نباشد. به همین مناسبت بحث از قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه دارد، بر این اساس برخی از بزرگان فرموده‌اند: «اگر این قاعده نباشد بازار و پایه‌ای برای مسلمانان پا بر جا نمی‌ماند».

واژگان کلیدی

قاعده، الزام، امامیه، اهل سنت، اهل کتاب.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم - ایران.

Email: F.mohseni@iaukhoy.ac.ir

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. (نویسنده مسئول).

Email: Alireza_lotfi2010@yahoo.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم - ایران.

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۱

طرح مسأله

از آنجا که دین مقدّس اسلام یک دین همگانی و همه‌زمانی است اقتضاء دارد که هیچ یک از مقررات مذهبی ملل دیگر را به رسمیت نشناسد و به آنها هیچ توجهی نکند. خدای متعال در آیه شریفه ۴۸ سوره مائده خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» (و ما این قرآن را به حقّ بر تو نازل کردیم و این در حالی است که کتابهای پیشین را که در برابر آن قرار دارد تصدیق می‌کند و شاهد و نگهبان آنهاست، پس میان آنان بر طبق آنچه خدا (بر تو) نازل کرده داوری کن و هرگز از هواهای (نفسانی) آنان با انحراف از حقّی که بر تو آمده پیروی مکن). طبق این آیه شریفه قضاوت درباره اهل کتاب باید توسط دادگاه اسلام و بر اساس احکام اسلام باشد، زیرا کفّار و مسلمانان در احکام فرعیّه اسلام و تکالیف شرعی و خطابات شرعیّه مشترک هستند و کفّار همانگونه که مکلف به اصول هستند به فروع نیز مکلفند. بنابراین اصل و قاعده اولیه در باب کفّار این است که احکام کیفری و حقوقی اسلام در مورد آنها اجرا شود. لکن با توجه به این که اسلام قصد تحمیل قوانین فقهی خود را بر هیچ یک از ملل دیگر ندارد و نیز با توجه به ضرورت همزیستی مسلمین با ملل دیگر در جهت کسب منافع و پیشرفتشان، قانونی در این دین کامل قرار داده شده است که این اهداف را تأمین می‌نماید که در نزد فقهاء از آن قانون، به نام «قاعده الزام» یاد شده است. بر اساس این قاعده، هر مذهبی و هر دینی به همان احکام و قوانینی که خود بدان اعتقاد و باور دارد ملزم می‌شود این همان معنای حدیث معروف «الزّمومهم بما الزّموا به أنفسهم» می‌باشد که نام قاعده الزام از آن گرفته شده است. به عنوان مثال: اگر مردی از شیعه با زنی از اهل تسنّن بدون حضور دو شاهد عادل ازدواج کند و سپس بمیرد، ورثه شیعه او می‌توانند زن را از ارث بردن و مهریه و هر آنچه که بواسطه زوجیت به زن می‌رسد محروم نمایند، چرا که به نظر خود اهل تسنّن، ازدواج بدون حضور دو شاهد عادل منعقد نشده و باطل است.

هم‌چنان که گفته شد قاعده الزام یکی از قواعد مسلم فقهی است و مورد متیقّن این قاعده جایی است که بین دو نفر اختلاف در مذهب وجود دارد که یکی از این دو

امامی مذهب و دیگری از عامه و یا پیرو سایر مذاهب یا ادیان باشد در این صورت فقهای عظام شیعه بر طبق روایات و ادله دیگری که بیانگر مفاد قاعده الزام است می‌فرمایند: اگر یک معامله یا عقدی بر طبق مذهب اهل سنت یا سایر نحله‌ها به صورت صحیح و دارای شرایط واقع شود هر چند که بر طبق مذهب شیعه امامیه باطل باشد بنابر مقتضای مفاد قاعده الزام، شخص شیعی می‌تواند آثار صحّت را بر آن عمل مترتب کند و شخص غیر امامی را بر پذیرش مقتضای عملش الزام نماید با این دید قاعده الزام به باب خاصی از ابواب فقه اختصاص ندارد بلکه در همه ابواب فقه جریان دارد.

این قاعده، گرچه در حقوق خصوصی کاربرد چندانی ندارد، ولی بدون فایده حقوقی نیز نمی‌باشد چرا که گستره قاعده در مکاتب مختلف فقهی، علاوه بر مذاهب اسلامی و الهی، شامل ادیان غیر الهی و غیر دیندار، مانند مشرکان و بت پرستان نیز می‌شود. بطور کلی، باید گفت: اسلام در کنار مسائل فردی و عبادی، به قوانین اجتماعی توجه کامل داشته و رفتار اسلام با ادیان دیگر در تمام دوران، رفتاری شایسته و عادلانه بوده است و بر پایبندی به عقدها و پیمانها بین مسلمانان و غیر مسلمانان فرمان داده و بر ضرورت رعایت حقوق مربوط به احوال شخصیه ایشان، از دیرباز تأکید کرده است.

ولی از آنجا که در تالیفات موجود، عمده بحث قاعده الزام بر مستندات و تطبیقات و مصادیق آن اختصاص یافته و از ویژگی‌های آن به صورت منظم و منسجم بحث آنچنانی نشده است لذا این تحقیق به دنبال آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی و با تکیه بر نظرات فقهای عظام شیعه، چند تا از ویژگی‌ها و ابعاد مهم فقهی قاعده مذکور را در حدّ توان خود تبیین نموده و مورد بررسی قرار دهد برای اینکه هر فقیهی یا هر حقوقدانی اگر بخواهد با تطبیق مسائل اختلافی بین شیعه و غیر شیعه یا بین مسلمان و غیر مسلمان بر اساس مقتضیات قاعده الزام، مصادیق و فروع و ساز و کارهای عملی این قاعده را در جامعه اسلامی مشخص و به نفع شیعه و یا به نفع مسلمان حکم صادر نماید ناچاراً باید نسبت به ویژگی و ابعاد مختلف قاعده الزام همچون: نفس قاعده، نصّ قاعده، اهمّیت قاعده، مجرا و مفاد قاعده، آثار و تفاوت‌های این قاعده با دیگر قواعد مشابه آن و فتاوی فقهاء بر اساس مقتضیات قاعده و مشروعیت آن، شناخت کافی داشته باشد تا اینکه

در تشخیص کاربردهای عملی این قاعده در مسائل فقهی و قضائی بیراهه نرفته و در صدور حکم خطا نکرده باشد. در حقیقت شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات قاعده الزام مقدمه و سرآغازی برای اجرائی کردن و عملیاتی نمودن مصادیق و کاربردهای فقهی و حقوقی آن است که عمدتاً شیعه از آن بهره‌مند می‌گردد چرا که حاکم شرع با شناسایی و تسلط بر این ویژگی‌ها می‌تواند در هر جایی که لازم باشد برای تأمین منافع و مصالح امامیه، بر اساس این قاعده و به حکم واقعی ثانوی پیروان ادیان و دیگر مذاهب اسلامی را به اجرای احکام مورد اعتقادشان وادار نماید.

مثلاً یکی از ویژگی‌های مهم قاعده الزام در رابطه با مفاد و مدلول ادله آن است مبنی بر اینکه آیا مفاد قاعده الزام جعل حکم واقعی در حق مخالفین است یا اینکه جعل حکم اباحه و جواز است؟ فایده فقهی این بحث در مورد شخص مستبصر - شخصی که تا به حال سنی مذهب بوده و حالا شیعه شده است - ظاهر می‌شود. فرض کنید فردی سنی، در مجلس واحد همسرش را سه طلاقه کند سپس قبل از اینکه آن زن، به ازدواج شخص دیگری درآید هر دو مستبصر شده و به مذهب شیعه گرایش پیدا کنند در این حال آیا این شوهر می‌تواند بدون عقد جدیدی به زن خود رجوع کند یا نه؟ پاسخ فقهاء به این سؤال با توجه به برداشت آنان از مفاد ادله قاعده مختلف است: آنان که معتقد به اباحه ظاهری هستند نیازی به عقد جدید نمی‌بینند اما آنان که معتقد به حکم واقعی صحت سه طلاقه در حق مخالفین هستند ناچار باید بگویند این مرد پس از استبصار حق رجوع به زن را ندارد و باید او را به عقد جدید به ازدواج خود درآورد.

ویژگی‌ها و ابعاد قاعده الزام

۱- تعریف الزام

از آن جهت که تعبیر رایج در این قاعده، عبارت: «الزُّمُّهُم بِمَا كَلَّمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» است و در عنوان قاعده مورد بحث نیز لفظ «الزام» قرار گرفته است لذا جهت مزید اطلاع، ابتداء واژه «الزام» را در لغت معنا می‌کنیم و سپس معنای اصطلاحی قاعده الزام را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱-۱- تعریف لغوی الزام

الزام از ماده ی «لَزِمَ» مصدر باب افعال است و فعل «لَزِمَ» از افعال ثلاثی مجرد بوده و معنای لازم می‌دهد لذا در نزد اهل لغت این فعل به معنای: (ماندگار شد، ادامه یافت) آمده است «لَزِمَ الشَّيْءُ (لَزِمُوا): ثَبَّتَ وَ دَامَ» این فعل هر گاه به باب افعال برده شود به توسط همزه زائده باب، متعدی شده و معنای: (لازم گردانید، همیشگی کرد) می‌دهد به همین مناسبت فرهنگ‌های لغت «الزَّمَّ» را به «أَثَبَّتْ وَ أَدَامَ» معنا کرده‌اند «الزَّمَّ الشَّيْءُ (الزَّامُ): أَثَبَّتَهُ وَ أَدَامَهُ» و يُقَالُ: الزَّمَمَةُ المَالِ وَ العَمَلِ وَ الحُجَّةِ وَ غيرَ ذلك» (شلهوب، ۱۴۲۵: ۶۳۳) یعنی: آن چیز را ثابت گرداند و گفته می‌شود: مال و عمل و حجت و غیر اینها را به او لازم گردانید. نتیجه آن که در این کتب لغت، الزام به معنای مصاحبت دائمی یک شیئی با شیئی دیگر و یا انضمام یک شیئی به شیئی دیگر به نحو دوام است.

۱-۲- تعریف اصطلاحی قاعده الزام

آنچه به عنوان معنای اصطلاحی قاعده الزام در فقه امامیه با استفاده از مفاد مدارک قاعده مزبور به دست می‌آید «الزام کردن پیروان ادیان و مذاهب به ویژه اهل سنت به آثار قوانین خود و بهره مندی از آن توسط فرد شیعی است» لذا این قاعده به عنوان یک قاعده فقهی، شیعه را مجاز می‌سازد پیروان اهل سنت یا پیروان سایر مذاهب را به معتقدات خود ملزم سازد و از این رهگذر منتفع گردد پس با توجه به این توضیحات معلوم می‌شود که معنای اصطلاحی الزام رابطه تنگاتنگی با معنای لغوی آن دارد و مراد از آن «پای بندی و تعهد و التزام مذاهب غیر شیعه دوازده امامی به معتقدات خود است» و عبارت «الزَّمُّوهُمْ» هم در حدیث معروف: «الزَّمُّوهُمْ بِمَا أَلَزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» در واقع به این معنا است که: «التزام و پای بندی به معتقداتشان را در عمل از آنان مطالبه کنید» به عبارت دیگر: «در تعامل با مذاهب غیر شیعه بنا را بر التزام آنان به معتقداتشان گذاشته بر همین اساس با آنان رفتار نمایید».

عزَّ الدِّينِ سَيِّدِ عَلِيِّ بَحْرِ الْعُلُومِ در کتاب «بحوث فقهیه» که مشتمل بر «محاضرات آیت الله شیخ حسین حلی» است در تعریف قاعده الزام می‌نویسد: «هدف از قاعده الزام مترتب کردن آثار وضعی بر فرد غیر شیعی به مقتضای آنچه به آن اعتقاد دارد و از آن

پیروی می‌کند می‌باشد به شرط آنکه در جهت عکس مصلحت او و در تباین با مذهب اهل بیت علیهم السّلام باشد، مثل الزام کردن آنان به احکام شفعه، ارث، طلاق و مواردی که اختصاص به آنان دارد» (بحرالعلوم، ۱۴۱۵: ۲۷۱)

آیت الله فاضل لنکرانی در تعریف این قاعده می‌فرماید: «قاعده الزام از قواعد مشهور می‌باشد و بلکه از قواعد اجماعی است و فقهای شیعه بر اثبات این قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند، و مراد از قاعده الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند و علیه آنهاست» (لنکرانی، ۱۴۲۵: ۱/۱۶۷)

۲- نصّ قاعده الزام

چنانکه گفته شد قاعده فقهی «الزام» قانونی است که بر اساس آن، شیعیان در مواردی که بین فقه شیعه و غیر شیعه اختلاف نظر وجود دارد می‌توانند فرد غیر شیعه را وادار به پذیرش قوانین دین و مذهب خودش کنند هرچند آن قانون در فقه شیعه پذیرفته شده نباشد. همه فقهای شیعه با استناد به روایاتی که در رابطه با این قاعده از امامان معصوم علیهم السّلام وارد شده است در موارد اختلاف بین شیعه و اهل سنّت به ویژه در مسأله سه طلاق کردن در مجلس واحد، این قاعده را قبول دارند. از مشهورترین این روایات، روایت علی بن ابی حمزه در باب طلاق است: «عَنْ حَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَنِ الْمُطَلَّاقَةِ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ، أَيَتَرَوُّجُهَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: أَلَزِمُوهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا أَلَزِمُوهُ أَنْفُسَهُمْ وَ تَرَوُّوهُنَّ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۲۲/۷۳)

از امام کاظم (ع) پرسیده شد: آیا مرد می‌تواند با زنی که شوهر - سنی‌اش - او را برخلاف سنّت طلاق داده است، ازدواج کند؟ امام (ع) فرمود: در این مورد، غیر شیعیان را ملزم کنید به آنچه ایشان خود را بدان ملزم می‌دانند و با زنانی که اینگونه طلاق داده می‌شوند، ازدواج کنید و این کار مانعی ندارد.

روایات قاعده الزام هر چند که متعدّد است و در ابواب مختلف فقهی، مانند: طلاق، شهادت، معاملات و کاربرد دارد لکن روایت فوق به خاطر عبارت: «أَلَزِمُوهُمْ

مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهُوا أَنْفُسَهُمْ» به صورت نصّ قاعده در تألیفات و آثار فقهای عظام شیعه شهرت و شیوع یافته است.

۳- مجرای قاعده الزام

هدف ما در این بحث، تبیین دامنه شمول قاعده نسبت به موارد تحت شمول قاعده الزام، و ابوابی که این قاعده در آنها جریان می‌یابد می‌باشد. و از آنجا که مدرک عمده قاعده را روایات تشکیل می‌دهند، لذا در این قسمت از بحث روایات را محور اصلی بحث قرار می‌دهیم.

هرچند شماری از روایات قاعده، در موضوعات نکاح، طلاق، و ارث وارد شده است ولی با توجه به سایر روایاتی که از جنبه عقلایی این قاعده حکایت می‌کنند، مانند صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر: «تَجُورُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ ذِي دِينٍ بِمَا يَسْتَحِلُّونَ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۲۲/۹) خصوصیتی برای اختصاص این قاعده به ابواب فقهی مورد اشاره وجود ندارد، بنابراین می‌توان گفت: تمامی ابواب فقه، تحت ظهور روایات قرار می‌گیرند.

نیز هنگامی که به کلمات فقهاء در ابواب مختلف فقهی مراجعه می‌کنیم به وضوح درمی‌یابیم که این قاعده اختصاص به باب خاصی ندارد، مرحوم تستری صاحب مقابس الانوار در بحث از مدخلیت اعتقاد در صحت و فساد عقد، عبارتی دارند که در آن به مجرای قاعده الزام می‌پردازند، این عبارت حاوی نکات مهمی است:

«و مقتضاها ان للإعتقاد مدخلا عظيما في صحّة العقد وفساده و عليه يبنى سائر شرائطه فيلزم على العمل بذلك على اطلاقه في الطلاق وغيره» (تستری، بی‌تا: ۲۷۳) ایشان معتقد است که اعتقاد دینی در صحت و فساد عقد نقش مهمی دارد و چنانچه شخص سنی عملی را بر طبق اعتقاد دینی خویش به صورت صحیح انجام دهد، باید ملتزم به آثار آن باشد و فرقی میان طلاق و غیر آن نیست.

مرحوم فیض نیز ابتدا فرع طلاق را بررسی می‌کند و سپس به توسعه ای در حکم

که بسیار مهم است اشاره کرده و نسبت به آن نیز ادعای نفی خلاف نموده است:

«أَوْ كَانَ الْمُطَلَّقُ مُخَالَفًا يَعْتَقِدُ الثَّلَاثَ، لَزِمَتْهُ الثَّلَاثُ عِنْدَنَا لِلنُّصُوصِ الْمُسْتَفِيضَةِ، وَ كَذَا

كُلِّ مَا يَعْتَقِدُهُ فَانَّهُ صَحِيحٌ يَقَعُ بِهِ بِلَا خِلَافٍ يَعْرِفُ مِنَّا» (فیض کاشانی، ۱۴۱۰: ۲/۳۱۶)

یعنی: اگر طلاق دهنده از اهل سنت باشد که معتقد به صحت سه طلاق در مجلس واحد هستند، این طلاق به جهت روایات مستفیض نزد ما نیز صحیح است و همچنین هر آنچه که او به آن اعتقاد داشته باشد در نزد ما نیز صحیح است و در این مسأله اختلافی بین علمای ما نیست.

ناگفته نماند که مورد نزاع بین دو طرف، عقود و ایقاعات یا حقوق است لذا افعال مورد توجه قاعده نیست. بنابر این اگر فعلی در نزد اهل سنت جایز اما در نزد فقه امامیه جایز نباشد فرد امامی نمی‌تواند با تمسک به این قاعده آن فعل را مرتکب شود.

۴- مفاد قاعدة الزام

در رابطه با مفاد قاعدة الزام باید گفت که قاعدة الزام عهده دار بیان یک گونه روش تعامل شیعه امامیه با مخالفین خود از هر گروهی است چرا که بر اساس این قاعده، شیعه می‌تواند در مواردی که از جهت آثار وضعی بین احکام فقهی خود و مسلک دیگر، تباین یا تضاد وجود دارد به نفع خویش سود جوید، این انتفاع از گذر ملزم کردن فرد غیر شیعی به مقتضای مسلک او حاصل می‌گردد. پس محل جریان قاعدة الزام جایی است که ما امامیه قائل به صحت آن حکمی که مخالفان آن را علیه خودشان ثابت می‌دانند نباشیم و گر نه اگر ما معتقد به صحت این حکم باشیم این حکم، مورد قاعدة الزام نخواهد بود بلکه مثل سایر احکام شرعی لازم الاجرا خواهد بود.

مثلاً اگر یک مرد سنی زن خودش را در یک مجلس سه طلاقه کند مطابق این قاعده مرد شیعی می‌تواند با آن زن ازدواج کند با اینکه به اعتقاد امامیه سه طلاقه کردن در یک مجلس باطل است اما با توجه به اینکه مرد سنی معتقد به صحت آن است شیعه می‌تواند او را بر جدایی از زن طبق مذهب خود الزام نماید.

به عبارت دیگر پیروان فقه امامیه می‌توانند از ترتب آثار احکام مکاتب دیگر و التزام پیروان آن مکاتب، به نفع خود بهره‌برند. طبیعتاً در جایی این بهره‌گیری محقق می‌شود که بین دو مکتب، تعارض وجود داشته باشد. اما طرفین نباید، هم مکتب و هم مذهب باشند، بنابراین نمی‌توان قاعدة الزام را بین دو مجتهد با آرای متفاوت ولی از یک مذهب، جاری ساخت، زیرا آنها هر چند در مبانی استنباط اختلاف نظر دارند لکن از جهت کلیات

احکام و سنن دیدگاه واحدی دارند. (مکارم شیرازی، ۱۴۳۵: ۲ / ۱۴۱) به همین ترتیب، قاعده الزام را نمی‌توان در میان دو مقلدی که مجتهدین آنها اختلاف رأی دارند جاری نمود.

پس مفاد قاعده مذکور در حدی که بیان شد مورد اتفاق فقهاء است اما با وجود این، فقهاء در باره مفاد دلیل‌های الزام مبنی بر اینکه آیا مفاد قاعده الزام، حکم واقعی ثانوی است یا حکم ظاهری به معنای اباحه؟ اختلاف نظر دارند. مثلاً در مسأله «سه طلاق کردن زن در یک مجلس به توسط شوهر سنی» این سؤال مطرح است که آیا طلاق سنی، واقعاً صحیح است (به صورت واقعی ثانوی) یا اینکه واقعاً صحیح نیست اما بر شیعه مباح است که با زن سنی ازدواج کند؟

برای روشن شدن موضوع، ابتدا مثال «سه طلاق در یک مجلس» را با توجه به ادله قاعده الزام بررسی می‌کنیم و سپس به تحلیل آراء فقیهان پرداخت می‌نماییم.

همچنانکه گفتیم اهل سنت «سه طلاق در یک مجلس» را صحیح و موجب جدایی زن و شوهر از هم، و امامیه آن را باطل می‌دانند. حال اگر با استفاده از روایات، مفاد ادله قاعده الزام را جعل حکم ثانوی واقعی بدانیم باید بگوییم این طلاق واقعاً صحیح است و همه آثار صحت بر آن مترتب می‌شود. اما اگر مفاد قاعده الزام را فقط اباحه ظاهری بدانیم باید بگوییم این طلاق صحیح واقع نشده اما در عین حال برای شیعه مباح است که با این زن ازدواج کند و این اباحه باعث نمی‌شود حکم واقعی تغییر کند. لازم به ذکر است که تفاوت این دو دیدگاه در مورد شخص مستبصر ظاهر می‌شود که به زودی به طرح این موضوع نیز خواهیم پرداخت.

بررسی آرای فقیهان

نظریه اول: حکم واقعی ثانوی

برخی از فقیهان معتقدند مدلول قاعده الزام جعل حکم واقعی ثانوی در حق مخالفین است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵: ۱ / ۱۷۳) و در اثبات این مدعا، به روایاتی نیز استناد کرده‌اند که به سه نمونه از آنها اشاره می‌شود:

۱- مکاتبه محمد همدانی: در این روایت، امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «وَ إِنْ كَانَ

مَنْ لَا يَتَوَلَّانَا وَ لَا يَقُولُ بِقَوْلِنَا فَاحْتَلِعْهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا نَوَى الْفِرَاقَ بِعَيْنِهِ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۸/ ۵۷) اگر طلاق دهنده کسی است که به ولایت ما اعتقاد ندارد و تفکر ما را نمی‌پذیرد پس همسرش را از او جدا کن همانا که او طلاق را قصد کرده است. چنانکه مشاهده می‌شود امام علیه السلام حکم به بینونت و جدایی بین زوجین کرده‌اند.

۲- روایت عبدالله طاووس: در این روایت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «وَ إِنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَأَبْنِهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ عَنَى الْفِرَاقَ» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۲۲/ ۷۵) اگر او از عاقله است دخترت را از او جدا کن زیرا او طلاق را قصد کرده است. معلوم است که امام علیه السلام در این حدیث نیز حکم به بینونت و مفارقت زوجین کرده است.

۳- روایت عبدالرحمن البصری: در این روایت امام صادق (ع) می‌فرماید: «تَتَرَوُجُ هَذِهِ الْمَرْأَةُ وَ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ زَوْجٍ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۸/ ۵۸) این زن - زنی که بر طبق رأی اهل سنت طلاق داده شده است - ازدواج کند و نباید بدون همسر بماند. این روایت دلالت دارد بر اینکه آثار صحت واقعی بر طلاق اهل سنت که از نظر آنان صحیح و اما از نظر شیعه باطل است مترتب می‌شود و دیگران می‌توانند با آن زن ازدواج کنند.

از مجموع روایات قاعده استنباط می‌شود که طلاق غیر معتبر شخص مخالف چون به اعتقاد او صحیح است و او نیت و قصد جدایی داشته است، صحیح واقع می‌شود و همین اعتقاد، سبب جواز الزام او به جدایی زوجه‌اش می‌شود. ابن ادریس در الشرائع این قول را مورد اجماع اصحاب امامیه می‌داند (حلی، ۱۴۱۰: ۲/ ۶۸۵)

نظریه دوم: اباحه

اما برخی دیگر از فقها بر اساس ظهور شماری از روایات، موضوع قاعده الزام را از باب منت، توسعه و تسهیل بر امامیه دانسته‌اند. اینان معتقدند حکم واقعی در حق مخالفین، بدون تغییر می‌ماند اما در عین حال فرد شیعی می‌تواند به مقتضای اعتقاد آنان و بر اساس اثری که بر فعل خود مترتب می‌سازند، مشی کرده و عمل نماید. پس بر اساس این نظر مفاد قاعده الزام، جعل حکم اباحه و جواز است.

مرحوم سید محسن طباطبائی حکیم از جمله فقیهانی است که ضمن نفی دلالت روایات بر صحت طلاق، قائل به اباحه شده و معتقد است اگر چه مطلقه در علقه زوجیت

مرد باقی می‌ماند لکن شارع مقدّس تزویج او را بر شیعیان حلال کرده است به گونه‌ای که ازدواج با او سبب گسستن علقه زوجیت سابق می‌شود. (طباطبایی حکیم، ۱۴۰۴: ۱۴/۵۲۶)

یکی دیگر از بزرگان معاصر که در مفاد ادله قاعده الزام قائل به اباحه شده، شیخ حسن بن جعفر کاشف الغطاء است ایشان در کتاب انوار الفقاهه می‌نویسد:

«وَ ظَهَرَ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّ طَلَّاقَ الْمُخَالَفِينَ يَمْضِي عَلَيْهِمْ وَإِنْ كَانَ فَاسِدًا عِنْدَنَا لَمَّا وَرَدَ خُصُوصًا فِي ذَلِكَ، وَ عُمُومًا كَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الزَّهْمُ مِنْ ذَلِكَ مَا الزَّهْمُ بِهِ أَنْفُسُهُمْ»، وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَجُوزُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ دِينٍ بِمَا يَسْتَحِلُّونَهُ» وَ هَذَا الْحُكْمُ عَامٌّ لِكُلِّ طَلَّاقٍ صَدَرَ مِنَ الْمُخَالَفِ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ سِوَاءَ تَعَلُّقِ بِمُؤْمِنَةٍ أَوْ مُخَالَفَةٍ، فَإِنَّهُ يُحْكَمُ بِوُقُوعِهِ عَلَى وَفِي مَذْهَبِهِمْ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْنَا، وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فِي الْوَاقِعِ، وَ كَذَا بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِمْ. وَ لَا مُنَافَاةَ بَيْنَ الْبُطْلَانِ الْوَاقِعِيِّ وَ بَيْنَ إِجْرَاءِ حُكْمِ الصِّحَّةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْنَا لُطْفًا مِنْهُ، فَهِيَ وَإِنْ كَانَتْ زَوْجَةً لَهُمْ لَكِنَّهَا حَلَالٌ لَنَا وَ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ، أَوْ يُقَالُ: هِيَ صَاحِبٌ مِنْ وَجْهِ، فَاسِدَةٌ مِنْ آخَرٍ. وَ لَوْ اسْتَبَصَّرَ الْمُخَالَفُ جَزَتْ عَلَيْهِ الْأَحْكَامُ الْمَاضِيَّةَ حَالِ خِلَافِهِ كَمَا تَجْرِي عَلَيْنَا، وَ لَا يَلْزَمُ إِعَادَةُ مَا فَعَلَهُ مِنَ الْعُقُودِ وَ الْإِيقَاعَاتِ الْبَاطِلَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْنَا.» (کاشف الغطاء، ۱۴۳۶: ج ۸/ ص ۴۰۷) «از آنچه گفتیم روشن می‌شود که طلاق اهل سنت علیه خودشان پذیرفته است اگر چه نزد ما فاسد باشد و این حکم عمومیت داشته و تمام صورتهای طلاق به غیر سنت را شامل می‌شود، خواه آن طلاق به زن شیعی تعلق بگیرد یا به غیر او. زیرا این ادله به وقوع این طلاق، طبق مذهب اهل سنت، نسبت به ما و نیز نسبت به خودشان حکم می‌کند گو این که در واقع این طلاق فاسد است، و بین باطل بودن طلاق و اجرای حکم صحت نسبت به ما از باب لطف شارع، منافاتی نیست و این زن اگر چه همسر فرد سنی است، اما برای ما حلال و برای شخص سنی حرام است. به عبارت دیگر، این طلاق از جهتی صحیح و از جهتی فاسد است و اگر آن شخص سنی، شیعه شود، احکام یاد شده در مورد او هم جاری است و مجبور به اعاده عقود و ایقاعات باطل نیست.»

و همچنین از جمله کسانی که همین نظر را پذیرفته و قائل است که مفاد ادله الزام حکم واقعی نیست بلکه اباحه ظاهری است فقیه معاصر مرحوم سید محمد حسن بجنوردی است ایشان در کتاب القواعد الفقهيّه می‌نویسد:

«وقتی طلاق، یکی از این شرایط را نداشته باشد از نظر فقهای امامیه باطل است. و همچنین سه طلاق بدون رجوع بین آنان از نظر امامیه باطل است. پس وقتی شخص سنی همسرش را طلاق دهد و طلاق واجد همه شرایط نباشد آن طلاق از نظر ما باطل است و زن بر زوجیت خود باقی است. اما با این وجود، اگر مرد بر اساس مذهب خود به درستی آن طلاق باور داشته باشد امامی اثنا عشری حق دارد او را به آنچه که خود بدان پای بند است وادارد یعنی او را به درستی این طلاق باطل وادارد و به واسطه این قاعده آثار درستی را بر آن بار و با آن زن ازدواج کند. و چون عقد معتقد به بطلان این طلاق، علت خروج آن زن از زوجیت است، پس عقد و عدم زوجیت، در زمان واحد است. (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۳/ ۱۸۹)

به نظر می‌رسد حق با کسانی باشد که مفاد قاعده الزام را یک حکم واقعی می‌دانند و دلیل آن سه تا است:

۱- یک دلیل بر واقعی بودن حکم، ظواهر اخبار است اخبار و روایات که عمده دلیل قاعده الزام می‌باشند ظهور در این دارند که این حکم واقعی است مخصوصاً آن دسته از روایاتی که در آنها تعبیر به الزام شده است: «آنها را ملزم کنید» پس وقتی گفته می‌شود آنها به حکمی ملزم شوند این بدان معناست که احکام برای آنها نافذ است و نفوذ حکم هم با قول به فساد واقعاً و اباحه ظاهراً قابل جمع نیست لذا مجموعاً از کلماتی مثل لزوم احکام که در برخی از روایات به صراحت به آن اشاره شده است استفاده می‌شود که مفاد قاعده الزام حکم واقعی است.

۲- دلیل دیگر بر واقعی بودن حکم، سیره عقلاء است اگر ما دلیل قاعده الزام را سیره عقلاء بدانیم باز به نظر می‌رسد آنچه که در بین عقلاء رواج دارد به عنوان یک حکم واقعی است، یعنی اینها معتقد به بطلانند اما وقتی در مواجهه با دیگران قرار می‌گیرند گویا در مواجهه با دیگران این حکم از بطلان برای آنان تبدیل به صحت می‌شود یعنی عقلاء با آنچه که در بین متدینین دین دیگر وجود دارد معامله نفوذ حکم می‌کنند یعنی حکم را نافذ می‌دانند.

۳- دلیل سوم اینکه، اگر ما قائل شویم مراد از مفاد قاعده الزام اباحه ظاهری است و

بگوییم طلاقى که سنّی به غیر از روش سنّت اهل بیت علیهم السّلام داده باطل است اما در عین حال ازدواج مرد شیعه با آن زن مطلقه مباح است این نظریه خود مخالف ادلّه دیگری در باب نکاح خواهد بود که می‌گوید: با زنی می‌توان ازدواج کرد که فاقد همسر باشد. «لَمْ یَجِلَّ لِلْمَرْأَةِ إِلَّا زَوْجُهَا» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۰، ص ۵۲۵) در حالی که این زن فاقد همسر نیست زیرا مقتضای بطلان واقعی طلاق، بقای زوجیت است و با وجود بقای زوجیت چگونه می‌توان با آن زن ازدواج کرد و چنین ازدواجی را مباح دانست. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۷۵)

۵- فایده بحث اباحه یا صحّت واقعی: استبصار

همانطور که در بحث مفاد قاعده الزام گفته شد یکی از فوائد فقهی بحث اباحه یا صحّت واقعی، در باره شخص مستبصر یعنی شخصی که تا به حال از عامّه بوده و حالا شیعه شده است ظاهر می‌شود.

تا اینجا موضوع بحث این بود که شخص شیعه می‌تواند براساس قاعده الزام یک شخص غیر شیعه را، اعمّ از اینکه از سائر فرق اسلامی یا از ادیان دیگر از اهل کتاب و یا حتّی از کفار و مشرکین باشد ملزم کند به اینکه، به آثار و لوازم عمل خودش که براساس اعتقاد خودش انجام شده است پایبند باشد. در نتیجه ملزم می‌تواند آثار مترتب بر آن الزام را هم بار کند، مثل: اخذ ارث، جواز نکاح و امثال اینها... حال بحث بر سر این است که بر فرض در مسأله طلاق، شخص مخالف همسر خود را علی غیر السنّه یعنی بدون رعایت شرائط معتبره، طلاق داده است، مثل اینکه سه طلاق در مجلس واحد بوده است یا در موقع طلاق شاهد نگرفته است و بر اساس قاعده الزام حکم به بینونت این زن با شوهرش شده در نتیجه جواز نکاح شیعه با زن مطلقه به طلاق غیر مشروع ثابت شده است حال اگر این فرد مطلق، قبل از اینکه آن زن به ازدواج شخص دیگری درآید مستبصر و از اهل حقّ شود، مثلاً تا بحال از عامّه بوده و حالا استبصار پیدا کرده و به مذهب شیعه گرایش پیدا کند اینجا آیا با تغییر عقیده ملزم، زوجه این زن به حالت اول خودش بر می‌گردد، یعنی آن مرد می‌تواند بدون عقد جدید به زن خود رجوع کند یا اینکه دیگر چنین امکانی وجود ندارد و این به زوجیت جدید خودش باقی می‌ماند؟

پاسخ فقهاء به این سؤال مختلف است و منشأ اختلاف آنان در پاسخ، به اختلافی که آنان در مستفاد از روایات دارند برمی‌گردد که آیا از روایات چنین برمی‌آید که طلاق فاقد شرایط، باطل است منتهی برای شیعه ترتیب آثار صحت، مباح است؟ یا از روایات چنین استفاده می‌شود که این طلاق، مادامی که صاحبش به صحت آن اعتقاد دارد واقعاً صحیح است؟ (ایروانی، ۱۴۳۷: ۶۸/۲)

آنان که معتقد به اباحه ظاهری هستند نیازی به عقد جدید نمی‌بینند زیرا حکم واقعی، بطلان سه طلاقه کردن است و در واقع چیزی عوض نشده و امری اتفاق نیفتاده است تا نیاز به عقد جدید باشد. بنابر این این شخص مستبصر می‌تواند بدون عقد جدید به زوجة خود رجوع کند، برای اینکه آن طلاق در حال فقدان شرائط معتبره واقع شده بود، یعنی قبلاً عقیده‌اش این بود اگر چه ما گفتیم فاسد است، اما قاعدة الزام اباحه نکاح با این زن را برای ما ثابت کرد، ولی اکنون وجهی برای بقای آن حکم نیست.

اما آنان که معتقد به حکم واقعی صحت سه طلاقه در حق مخالفین هستند ناچار باید بگویند این مرد پس از استبصار حق رجوع به زن را ندارد و باید او را به عقد جدید به ازدواج خود درآورد

۶- آثار قاعدة الزام

بی تردید دین مقدس اسلام به مقررات ازدواج ادیان و مذاهب دیگر به دیده احترام می‌نگرد و برای ازدواج و طلاقی که بین پیروان ادیان و مذاهب دیگر واقع می‌شود همان آثار و احکامی را می‌شناسد که در ادیان و مذاهب، آن آثار و احکام مراعات می‌شود البته در صورتی که ازدواج و یا طلاق از نظر مذهب خودشان صحیح و منطبق با شرائط مذهبی آنان انجام شده باشد در این جهت فرقی میان فرق کفار کتابی و غیر کتابی وجود ندارد و بر اساس حدیث: «الزُّمُّوْهُم بِمَا كَفَرُوا عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ» یعنی: آنان را به همان مقرراتی که خودشان ملتزم هستند الزام دارید، کفار در محاکم اسلامی به مقرراتی که در مذهب خودشان وجود دارد ملزم می‌گردند همچنین پس از اسلام به انجام تعهداتی که در حال کفر به آنها ملتزم شده‌اند الزام می‌شوند (محقق داماد، ۱۳۶۸: ۱۵۵)

قاعدة الزام آثار مهمی در معاملات مسلمانان با پیروان دیگر ادیان دارد و تنها در

صورتی اجرا نمی‌شود که جریان آن موجب تعاون بر اثم و زمینه ساز اسباب فساد بشود بنابر این دولت اسلامی می‌تواند در روابط تجاری و اقتصادی و دیگر پیوندهای خود با دولت‌های غیر مسلمان تا زمانی که «تعاون بر اثم» صدق نکند از این قاعده بهره‌گیرد.

۷- تفاوت‌های مذهب حقه و قاعده الزام و قاعده التزام

در مرادوات و معاملات بین افراد مختلف گاهی تزامم و تعارضی از باب معتقدات هر یک از دو طرف پیش می‌آید که باید برای آن مشکل راه حلی ارائه شود. مثلاً بین دو نفر عقدی به صورت خاصی خوانده می‌شود و بعد معلوم می‌شود این عقد از جانب یک نفر اجتهاداً یا تقلیداً صحیح است و از جانب فرد دیگر اجتهاداً یا تقلیداً باطل است. با این تفاوت که طرفین دعوی، در مذهب حقه هر دو شیعی مذهب، و در مسأله قاعده الزام یکی شیعی مذهب و دیگری غیر شیعه، و در مسأله قاعده التزام از دو مذهب متفاوت غیر شیعه هستند.

در این صورت راه حلی که در فقه شیعه مطرح شده است نتیجه‌اش این است که: در مذهب حقه دعوی نزد قاضی جامع الشرائط طرح و فتوای او موجب فصل خصومت است منتهی در این مورد آنچه باید متذکر شد این است که حکم مجتهد و قاضی در فرض سؤال تنها برای رفع نزاع و فصل خصومت است و حکم شرعی را تغییر نمی‌دهد. بنا بر این فرد محکوم در ظاهر باید حکم قاضی را رعایت کند اما در واقع باید ترتیبی دهد تا از کار خلاف شرع اجتناب کند.

مثلاً فرض کنیم دختر و پسری بدون اجازه پدر دختر با همدیگر ازدواج می‌کنند که مرجع تقلید یکی از آنها این ازدواج را باطل و مرجع تقلید دیگری این ازدواج را صحیح می‌داند. در این صورت به قاضی مراجعه می‌کنند و قاضی طبق فتوای خود حکم به صحّت عقد و یا فساد عقد می‌دهد. که در این فرض کسی که حکم قاضی متناسب با فتوای مرجع او است مشکلی ندارد اما کسی که حکم قاضی، متناسب با فتوای مرجع او نیست باید رعایت فتوای خود را با حکم قاضی بکند. مثلاً اگر مرجع تقلید زن حکم به بطلان عقد، و قاضی حکم به صحّت عقد می‌دهد، این زن یا باید اجازه پدر را جلب کند تا عقد صحیح شود و یا به طلاق خلع از همسر ظاهری خود جدا شود و حق ندارد بدون عذر

مواجه با همسر ظاهری خود همبستر شود.

در دعاوی مالی هم اگر ذی نفع از لحاظ حکم قاضی، از نظر مرجع تقلید خودش حقی نداشته باشد شرعاً حق تصرف در مال را ندارد و باید آن را به صاحبش رد کند و لو از نظر آن فرد و قاضی حکم دهنده، ملک او باشد. بلی اگر محکوم علیه از نظر خود، مدیون نباشد باز هم برای رفع خصومت و نزاع باید تمکین کند. تا اینجا حکم برای افرادی بود که هر دو شیعه بودند و اختلاف فقهی در مسأله داشتند.

اما اگر دو طرف دعا از دو مذهب و نحله متفاوت باشند و یکی از آن دو شیعه و دیگری غیر شیعه باشد و در امری از امور با هم اختلاف پیدا کنند باز هم همین مسأله نسبت به فرد شیعه جاری است ولی در این زمان شارع اجازه داده است فرد شیعه از محکوم، چیزی را که از لحاظ فقه شیعه حق خود نمی‌داند، بگیرد و این همان معنی قاعدة الزام است که در مباحث قبلی به تفصیل از آن سخن گفته شد.

در حالت سوم، مراد و معاملات بین دو نفر انجام می‌شود که هیچ کدام شیعه نیستند و علی القاعده احکام مذهب خود را رعایت می‌کنند که ممکن است با فقه ما تطابق نداشته باشد که در این صورت اکثر فقهاء شیعه بنا بر قاعدة اشتراک همه انسانها در فروع فقهی و مکلف دانستن مسلمان و کافر نسبت به فروع دین، معتقد هستند به حکم اولی، معاملات آنها اگر منطبق بر فقه ما نباشد باطل است. و به همین جهت در مواردی که فرد شیعه در خصوص معامله با آنها درگیر امری شود از باب قاعدة الزام تصحیح می‌کند اما اگر قاعدة التزام و یا امضاء را قبول کنیم باید بگوییم به حکم ثانوی، معاملات آنها طبق مذهب خودشان محکوم به صحت است و برای حلّ این مشکل نیازی به قاعدة الزام نیست. خلاصه اینکه به نظر می‌رسد باید بین این سه قانون کلی تفصیل داده شود.

اول: مذهب حقه

حکم اولی جاری بین دو فرد شیعه و پیرو مذهب حقّ این است که آن دو باید طبق مذهب حقّ و فتوای مرجع تقلید خود، اعمال بین خود را تنظیم نمایند و حقّ ندارند به قاضی جور - حاکمی که بر خلاف مذهب حقّ حکم می‌کند و عمل می‌نماید - رجوع کنند. حال با این وضع فرد شیعه چگونه می‌تواند در امر ازدواج یا طلاق یا غیره به قاضی

جور و غیر مسلمان مراجعه کند و طبق حکم او، خلاف مذهب خود عمل نماید اگر چنین کند کسی آن فرد را معذور نمی‌داند. بنابر این در جایی که بین دو نفر شیعه اختلاف نظر باشد اصلاً جائز نیست برای حل اختلاف به قضات مذاهب دیگر و ملت‌های دیگر مراجعه کنند و اگر مراجعه کنند حتی اگر حق خود را بگیرند حرام است چه برسد به اینکه باطل را بگیرند. و هیچ فقهی قبول نمی‌کند که اگر به قضات جور و ادیان دیگر رجوع کردند و حکمی علیه یا له آنها صادر شد از باب قاعده الزام یا التزام و یا هر عنوان دیگری آن حکم را نافذ و صحیح بدانند.

دوم: قاعده الزام

احکام جاری بین دو نفر با دو مذهب متفاوت است مشروط بر آن که یکی از آن دو امامیه و دیگری غیر امامیه از مخالفین یا غیر مخالفین از اهل کتاب و یا حتی کفار غیر کتابی باشد. در این فرض باز شخص شیعه ملزم است طبق فقه شیعه عمل کند و حق رجوع به قضات دیگر مذاهب را ندارد مگر اینکه مجبور شود، و اگر با اختیار به آنها مراجعه کند همان حکم سابق را دارد یعنی حرام است و حتی اگر بخواهد با حکم آنها حق خود را هم بگیرد باز محل اشکال است. بلی اگر به منظور احیاء حق خود مجبور شود نزد قاضی آنها برود مسأله فرق می‌کند. به هر حال یک ارفاق به فرد شیعه شده است و آن اینکه اگر در نزاع بین آن دو، شیعه طبق فقه امامیه حق گرفتن چیزی را نداشت اما طبق مذهب طرف دعوی باید چیزی به او می‌دادند فرد شیعه حق پیدا می‌کند که بر اساس حکم آنها آن را بگیرد و این برای او حرام نیست ولو اینکه به حکم اولی برای او جائز نبود. ولی در همین فرض اگر طرف دعوای او شیعه بود و به قضات اهل سنت مراجعه می‌کرد آنچه می‌گرفت بر وی حرام بود و قاعده الزام آن را اصلاح نمی‌کرد و حکم حاکم آن را تغییر نمی‌داد لذا نمی‌توانست در آن مال تصرف نماید و اینجا اصلاً قاعده الزام جاری نمی‌شود.

سوم: قاعده التزام

احکام جاری بین دو نفر از مذاهب غیر امامیه است که بنا بر اختلاف مبنایی در مورد اشتراک کفار در فروع حاصل می‌شود. طبق این قاعده، معاملات کفار در بین خودشان طبق مذهب خودشان نافذ و صحیح است و ظاهر بسیاری از روایاتی که در باب الزام وارد

شده است مربوط به قاعده التزام است گر چه فقهاء بین این دو قاعده تفکیکی قائل نشده‌اند. چون اعتقاد داشته‌اند کفّار علاوه بر اینکه مکلف به اصول هستند مکلف به فروع هم هستند و آنها باید طبق مذهب ما عمل کنند و اعمال آنها طبق مذهب خودشان باطل است. ولی بنا بر عدم تکلیف کفّار به فروع که خود این روایات یکی از ادله عدم اشتراک کفّار می‌باشد. یا قبول مکلف بودن آنها به فروع به حکم اولی و صحت احکام جاری بین آنها به حکم ثانوی قاعده التزام مطرح می‌شود. یعنی وقتی دو نفر از اهل خلاف باشند و یا دین دیگری داشته باشند، باید معاملات و اعمال خود را طبق مذهب خودشان انجام دهند و موید این مطلب این است که اهل سنت وقتی مستبصر شدند اعمال عبادی که طبق مذهب خود انجام داده‌اند صحیح است و نیاز به قضاء ندارند، در حالی که اگر انجام نداده باشند باید قضاء کنند.

۸- مرزبندی قاعده التزام با بعضی قواعد دیگر

برای روشن شدن مطلب لازم می‌دانیم که تفاوت‌های قاعده التزام را با بعضی از قواعد دیگر، که حداقل در عنوان یا در ماده اصلی و ریشه اشتقاق با هم اشتراک دارند یادآوری کنیم، با اینکه شاید تفاوت آنها معلوم باشد، اما تذکر این تفاوت‌ها خالی از فائده نیست چرا که برای محقق این امکان را می‌دهد که در شناخت قاعده التزام و تشخیص مفاد آن از مفاد قواعد مشابه، مهارت‌های لازم را کسب کند و در تمیز و تشخیص آنها از خطا مصون بماند.

قاعده تلازم

قاعده تلازم یکی از قواعد معروف فقه است که به عنوان یک قاعده فقهی مورد قبول واقع شده و در نزد فقها به تعابیر مختلف از آن یاد شده است، مثل: «الکُشْرَانُطُ فِي قَصْرِ الصَّلَاةِ وَ قَصْرِ الصَّوْمِ وَاحِدَةٌ» یا «كُلُّ سَفَرٍ يَجِبُ قَصْرُ الصَّلَاةِ فِيهِ يَجِبُ قَصْرُ الصَّوْمِ وَ بِالْعَكْسِ». مفاد این قاعده معلوم است یعنی صوم در جایی ثابت است که صلات تمام باشد یا هر شرطی که موجب قصر صلات شود موجب سقوط روزه هم می‌شود و بالعکس. البته قاعده تلازم موارد استثنایی هم دارد، مانند: تخییر میان قصر و تمام در مورد صلات در اماکن چهارگانه (مسجد مکه، مسجد مدینه، مسجد کوفه و حرم حسینی) که در صوم جاری نیست. یعنی مکلف در این مواضع مقدّس بین قصر نماز و اتمام آن مخیر است اما

این تخییر در مسأله روزه وجود ندارد. یا اگر شخص بعد از زوال سفر کند بقاء بر صوم واجب است ولی اگر بخواهد در سفر نماز بخواند نمازش قصر می‌شود. یا اگر بعد از زوال برگردد نمازش را باید تمام بخواند اما نمی‌تواند روزه بگیرد، این مواردی از استثنائات بود اما اصل این قاعده به عنوان قاعده تلازم بین صلات و صوم مطرح شده و معلوم است که مفاد و مدرک این قاعده کاملاً متفاوت با قاعده الزام است.

قاعده ملازمه

یکی دیگر از قواعد مهم و معروف در فقه اسلامی، قاعده ملازمه یعنی ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع است این قاعده هم مفاد و مدرکش کاملاً متفاوت با قاعده الزام است. قاعده ملازمه با این عبارت بیان می‌شود: «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، وَ كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» مقصود این است که هر جا که عقل، يك «مصلحت» و یا يك «مفسده» قطعی را کشف کند، به دلیل «لَمِّي» و از راه استدلال از علت به معلول حکم می‌کنیم که شرع اسلام در اینجا حکمی دائر بر استیفای آن مصلحت و یا دفع آن مفسده دارد هر چند آن حکم از طریق نقل به ما نرسیده باشد، و هر جا که يك حکم وجوبی یا استحبابی یا تحریمی و یا کراهتی دارد، ما به دلیل «اِئِي» و از راه استدلال از معلول به علت کشف می‌کنیم که مصلحت و مفسده‌ای در کار است، هر چند بالفعل عقل ما از وجود آن مصلحت یا مفسده آگاه نباشد. عبارات: «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» و نیز «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» حدیث نیستند، بلکه قاعده‌ای است که در بین متکلمین و فقهای اسلام مطرح بوده و مورد پذیرش معتزله و شیعه قرار گرفته است.

مضمون این قاعده آن است که احکامی که از ناحیه شرع مقدس صادر می‌گردد، همگی بر طبق جلب مصالح و دفع مفسدات است. بنابر این آنچه مورد تأیید شرع است مورد تأیید عقل نیز می‌باشد، علاوه بر آن که احکام عقل نیز مورد قبول شرع می‌باشد. البته باید توجه داشت که بررسی و تعیین محدوده این قاعده، نیازمند بحث‌های طولانی است برای نمونه بیشتر مباحث علم اصول، از لوازم همین قاعده محسوب می‌شود یعنی در علم اصول محدوده دخالت عقل در اثبات موضوع حکم شرعی و دیگر موارد آن، به دقت مورد بحث قرار گرفته است.

قاعده لزوم

از جمله قاعده‌های فقهی که در بابهای معاملات یعنی تمام عقدها و قراردادهای دو سویه، مانند خرید و فروش، ازدواج، وکالت و جریان دارد و به آن استدلال می‌شود قاعده لزوم و یا به تعبیر دیگر اصالة اللزوم در عقود می‌باشد که در تمام نظامهای حقوقی دنیا مورد قبول عقلاء قرار گرفته و به عنوان یک اصل مسلم حقوقی پذیرفته شده است.

در باب عقود، چه در معاملات و معاوضات و چه در معاهدات، اصل اولیّه، لزوم است و نتیجه این اصل آن است که اگر در لازم یا جایز بودن معامله یا عقد شک کردیم اصل اولی لزوم آن است مگر اینکه دلیل خاصی حکایت از جایز بودن آن نماید. قانونگذار در قانون مدنی ایران نیز به تبع از فقه، آن را در ماده ۲۱۹ به عنوان یک اصل مسلم حقوقی پذیرفته و چنین گفته است: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده است بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین، اقاله یا به علت قانون فسخ شود.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۱۰)

شایان ذکر است که اصل التزام و قاعده لزوم را نباید با یکدیگر خلط نمود اگرچه به طور معمول این دو مفهوم به همراه هم هستند. با این توضیح که طرفین عقد هم ملتزم به مفاد عقد هستند (اصل التزام) و هم حق بر هم زدن آن را ندارند (قاعده لزوم). اما بین آنها از نظر مبنا، منشأ و آثار تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و هرگز این دو مفهوم یکسان و مترادف نیستند. زیرا که لزوم عقد تنها باید به عنوان یک قاعده حقوقی (قاعده اصالة اللزوم) پذیرفته شود که طرفین را از فسخ عقد باز می‌دارد، معنایی که فقط ویژه تعهدات لازم است و معنای محدودتری نسبت به اصل التزام دارد. اما التزام به مفاد تعهدات، یک اصل حقوقی کلی است که در تمام نظام‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است و بدین معنا می‌باشد که تا زمانی تعهد باقی است بایستی به آن پای بند بود و از آن اطاعت نمود خواه آن تعهد، جایز و خواه لازم باشد. بنابراین اصل التزام یک اصل حقوقی کلی است که دایرة شمولش بسیار گسترده است. به طوری که حتی عقود جایز و خیار را نیز در بر می‌گیرد، به گونه‌ای که طرفین نمی‌توانند التزامات و نتایج حاصل از آن را نسبت به خود نپذیرند.

پس با توجه به توضیحات مختصری که داده شد کاملاً معلوم می‌شود که از این

پنج قاعده، چهار قاعده یعنی: قاعده الزام، قاعده لزوم، قاعده تلازم و قاعده ملازمه، با اینکه در ماده اصلی شباهت و اشتراک دارند و ریشه اشتقاقی همه این‌ها یکی است اما هیچ نسبتی، نه از حیث مفاد، نه از حیث مضمون و نه از حیث مدرک با هم ندارند. در این میان تنها قاعده ای که ما باید روی آن حساسیت داشته باشیم و باید بررسی کنیم و نتیجه بگیریم این است که آیا قاعده التزام یک قاعده مستقلی از قاعده الزام است؟ یا اینکه در محدوده قاعده الزام می‌باشد؟

۹- آیا قاعده التزام در محدوده قاعده الزام است؟

در رابطه با قاعده التزام، که بعضی از آن تعبیر به قاعده امضاء نیز کرده‌اند اختلافی وجود دارد و آن اینکه آیا قاعده التزام در محدوده قاعده الزام هست یا نه؟ منظور از قاعده التزام همچنان که سابقاً توضیح داده شد التزام به آنچه که متدین به یک دین به آن ملتزم است یا التزام به آنچه که نزد متدین به یک دینی من عقده او ایقاع واقع می‌شود. مثلاً فرض کنید که یک اهل کتاب اگر بر طبق قوانین واحکام دین خودش ازدواج کند حکم به صحت این ازدواج می‌شود. «لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحٌ» در قوم و دیانت او یک قانونی برای نکاح است، مثلاً زنی با مردی طبق قانون دین خود ازدواج می‌کند، این جا در واقع چون بر طبق قوانین خودش ازدواج کرده از ناحیه ما این امضاء می‌شود، یعنی ما ملتزم می‌شویم به آنچه که از دید آنها به طور صحیح واقع می‌شود، در نتیجه یک مسلمان حق ندارد زوجه آن شخص را به نکاح خود در بیاورد زیرا آن زن ذات البعل محسوب می‌شود، و لو این که آن ازدواج از دید ما باطل باشد. حال سؤال این است که، آیا این مورد در محدوده قاعده الزام هست یا نیست؟ عده ای منکر این هستند و ادعا می‌کنند که این با قاعده الزام فرق دارد پس این مورد از موارد قاعده التزام هست.

آیت الله ایروانی نیز در رابطه با اینکه، قاعده الزام با قاعده التزام و امضاء کردن احکام و قوانین پیروان ادیان متغایر است، می‌نویسد: «چنانچه اهل کتاب بر طبق قوانین خودشان ازدواج کند به صحت ازدواجش حکم می‌شود و ما نمی‌توانیم با همسر او ازدواج کنیم باید با آن زن، مانند یک زن شوهردار رفتار کنیم و این به خاطر قاعده التزام نیست بلکه به جهت قاعده امضاء است. همینطور اگر مرد کتابی همسرش را بر اساس قوانین

دینشان طلاق دهد طلاقش نافذ است و چنانچه به دادگاه ما مراجعه کنند به جواز ازدواج

آن زن با یک کتابی دیگر حکم می‌کنیم» (ایروانی، ۱۴۳۷: ۶۳/۲)

همین مثال اگر بخواید مورد قاعده الزام بشود، باید به یک شکل دیگری مطرح شود. و آن اینکه: ازدواجی که آنها می‌کنند اگر از نظر آنها باطل، و از دید ما صحیح باشد اینجا مجرای قاعده الزام است، چرا که آنها خارج از مقدمات و مقررات و قوانین دین خودشان و قوم خودشان ازدواج کردند و به نظر آنها این ازدواج باطل است اما به نظر ما این ازدواج صحیح است، این جا ما می‌توانیم قاعده الزام را پیاده کنیم و بگوییم بر اساس قاعده الزام دیگر آن زن ذات البعل محسوب نمی‌شود و می‌توان با آن زن ازدواج کرد. بنابر این الزام شخص غیر شیعه به آنچه که در نزد آنها مورد قبول است اثرش این می‌شود که، این زن ذات البعل نیست و این مرد می‌تواند با او ازدواج کند. پس ملاحظه می‌شود که در همان مثال در یک فرضش قاعده الزام و در یک فرضش قاعده التزام پیاده می‌شود.

پس طبق این نظر این دو قاعده مفاداً و مدرکاً متفاوتند، مدرک قاعده الزام همان:

«الزَّوْمُهُمْ بِمَا الزَّوْمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» است، اما مدرک قاعده التزام روایت دیگری یعنی: «تَجَوُّزٌ عَلَى أَهْلِ كُلِّ ذِي دِينٍ بِمَا يَسْتَحِلُّونَ» است.

و اینکه به آن، قاعده امضاء نیز گفته می‌شود برای آن است که در واقع، هر حکمی که در میان پیروان آنها بر اساس مقررات و قوانین خودشان صحیح باشد از نظر ما نیز امضاء و تنفیذ می‌شود در نتیجه ما ملتزم می‌شویم به آنچه که آنها در بین خودشان واقع می‌کنند.

۱۰- سیر تطوّر قاعده الزام

یکی از مسائلی که در رابطه با قاعده الزام مناسب است مورد بررسی قرار بگیرد سیر تطوّر قاعده الزام است، که اساساً ریشه این قاعده چه بوده و با گذشت زمان چه تطویری پیدا کرده و چه دامنه و وسعتی برایش حاصل شده است؟ پس مهمترین فایده بررسی سیر تطوّر قاعده الزام این است که تا حدودی، با جایگاه فقهی و ریشه تاریخی این قاعده و زمان تشریح آن و نیز با نظرات و کلمات فقهاء و ابوابی که فقیهان در آن بابها فتوا دادند، مستنداً آشنا شویم.

در مورد همه قواعد فقهیه تقریباً این سیر به نوعی با تفاوت‌هایی قابل تطبیق است، یعنی همه آن چه که امروز به عنوان قواعد فقهیه در آثار فقهاء مطرح شده است از ابتداء به عنوان قاعده مطرح نبوده و حتی عنوان قاعده هم برای آنها ذکر نمی‌شده است بلکه در آغاز این قواعد بدون ذکر عنوان در کلمات معصومین علیهم السلام در موارد خاصی بیان شده است، سپس با گذشت زمان در موارد دیگری به آن روایات استدلال شده و تبدیل به یک قاعده کلی و عنوان قاعده بر آن اطلاق شده است. در مورد قاعده الزام هم همین سیر طی شده است.

۱۰-۱- در روایات

ما حدود بیست روایت معتبر داریم که مضمون قاعده الزام با تعابیر مختلفی در آنها بیان شده است اگر بخواهیم ریشه این قاعده را جستجو کنیم قطعاً ریشه آن در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام یافت می‌شود اما چون محور بحث ما در این مقاله بررسی روایات قاعده الزام نیست فقط به ذکر یک نمونه اکتفاء می‌شود.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا اخْتَلَطَ الذَّكِيُّ وَالْمَيْتَةُ بَاعَهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَ أَكَلَ نَمْنَةً» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۷/۹۹)

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از ابی مغراء از حلبی که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هرگاه گوشت مذبوح شرعی و گوشت میت، با هم مخلوط شوند به گونه‌ای که از هم معلوم نباشند - یعنی معلوم نباشد کدام یک به طریق شرعی تذکیه شده و کدامیک حکم میت را دارد - این مختلط را به کسی که اکل میت را حلال می‌داند بفروشد و پولش را مصرف نماید.

پس طبق این روایت فروش مذکای مختلط به میت، برای کسی که میت را حلال می‌داند جایز است و فروشنده می‌تواند از پول آن معامله استفاده کند و صحت چنین معامله‌ای توجیهی جزء قاعده الزام نمی‌تواند باشد.

۱۰-۲- فتاوی فقها

بعد از ذکر مضمون این قاعده توسط حضرات معصومین علیهم السلام، فقهای عظام شیعه با استناد به این روایات در موضوعات مختلفی، چون نکاح، طلاق و ارث فتوا داده‌اند، فتاوی فقها هم با اینکه در ابتداء محصور به یک مورد خاصی بوده است اما بعداً از این موارد تعدی شده و تمام ابواب فقه را در بر گرفته است. و شاید بتوانیم بگوییم اولین کسی که از قاعده الزام تعبیر به قاعده نموده است صاحب جواهر است (نجفی، ۱۴۱۲: ۶۹۳/۷) حالا شاید قبل از صاحب جواهر، تعبیر به قاعده، هنوز مرسوم نشده بود.

۱۰-۲-۱- باب طلاق

اما موردی که از اول در کلمات فقها ذکر شده و تقریباً مورد اتفاق و قدر متیقن از قاعده الزام است در مسأله طلاق می‌باشد، توضیح مطلب اینکه، در باب طلاق اگر مردی که عاقی مذهب است زنش را طلاق بدهد و این طلاق طبق مذهب او صحیح باشد اما در نظر امامیه واجد شرایط صحت نباشد، این جا به حکم قاعده الزام بین این زوج و زوجه بینونت حاصل می‌شود و آن عاقی ملزم به عمل خودش می‌شود، لذا اثری که بر آن مترتب می‌شود این است که، مرد شیعه می‌تواند با همسر او ازدواج کند. مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الاحکام به این مورد اشاره کرده است: «مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ كَانَ مُخَالَفًا وَ لَمْ يَسْتَوْفِ شَرَايِطَ الطَّلَاقِ إِلَّا أَنَّهُ يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَقَعُ بِهَ الْبَيِّنُونَةُ لِرِمَّةِ ذَلِكَ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۸/۵۷)

۱۰-۲-۲- باب ارث

همچنین یکی دیگر از مواردی که در کلمات فقها عظام بیان شده و مورد اتفاق فقهاست فرعی از باب ارث است. بیان مسأله اینکه، درباب ارث هم از زمان مرحوم شیخ طوسی، برطبق مفاد این قاعده فتوا داده شده است، و یا حداقل و لو به صورت ذکر یک احتمال، استناد به این قاعده شده است، شیخ طوسی ضمن نقل بعضی روایات در باب ارث می‌فرماید: «این اخبار مخالف حق و غیر معمول بهاست، چون مسأله این است که اگر کسی از دنیا برود و مادرش و هم برادران و خواهران او در حال حیات باشند با وجود مادر میت، کسی از برادران و خواهران ارث نمی‌برد، ولی در ذیلش می‌فرماید، احتمال دارد که این روایات که موافق با مذهب عامه است، از باب روایاتی باشد که دلالت می‌کند بر اینکه ما

می‌توانیم بنا بر مذهب و اعتقادات خودشان، از آنها اخذ کنیم همان طور که آنها از ما اخذ می‌کنند، و الا بر ما حرام است که بر خلاف حق، بعضی از ما این گونه از بعضی دیگر اخذ کنند.

آنجا مورد این است که کسی از دنیا رفته و مادرش و برادران و خواهران (مادری یا پدری) او هم هستند، حکم شده به این که با وجود مادر، برادر و خواهر ارث می‌برند، شیخ طوسی (ره) می‌فرماید: این روایات مطابق با مذهب عامه است، چون طبق مذهب ما با وجود مادر، برادر و خواهر ارث نمی‌برند.

در ادامه می‌فرماید: شاید این روایات از باب روایاتی باشد که دلالت می‌کند بر این که می‌شود بر طبق مذهب خودشان اخذ کرد. (یعنی همان مفاد و مضمون قاعده الزام) و همین طور ایشان راه فتوا بر این اساس را باز کرده است» (طوسی، ۱۳۶۵: ۹/ ۳۲۱)

۱۰-۲-۳- یمین

از فروع دیگری که توجیه آن بر مبنای قاعده الزام بوده و در آن ادعای اجماع شده است درباره یمین است. شیخ طوسی حکم به جواز قسم دادن اهل کتاب به آنچه که به آن اعتقاد دارند کرده است، که مثلاً به تورات سوگند بخورند. (طوسی، ۱۳۶۵: ۸/ ۲۷۹)

۱۰-۲-۴- غسل اهل خلاف

در مورد غسل اهل خلاف هم این مطلب در کلمات فقها مشاهده می‌شود، این که اگر یک فرد عامی مذهب از دنیا برود، و قرار باشد یک امامی او را غسل دهد، باید او را طبق مذهب خودش غسل دهد.

محقق کرکی ادعا می‌کند در این مسأله مخالفی سراغ ندارد. (کرکی، ۱۴۱۴: ۱/ ۳۶۸) و صاحب مدارک همین مطلب را ادعا کرده، و مستندش را هم به صراحت «الزَمُّوْهُمْ بِمَا اَلَزَمُّوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ» قرار داده است (موسوی عاملی، ۱۴۲۹: ۲/ ۹۲) میرزای قمی هم به صراحت در مورد غسل دادن میت مخالف می‌فرماید: «مخالف را باید به شیوه و روش خودشان غسل داد» و علتش را همان «الزَمُّوْهُمْ بِمَا اَلَزَمُّوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ» دانسته‌اند (قمی، ۱۴۱۸: ۳/ ۳۹۳) نظیر همین مطلب را مرحوم نراقی در مستند فرموده است (نراقی، ۱۴۲۹: ۳/ ۱۱۳).

نتیجه گیری

حاصل سخن این است که، قاعده الزام یک قاعده فقهی است که بر اساس آن عقاید و احکام دینی هر شخص برای او محترم است و در موارد اختلاف بین فقه شیعه و حکم غیر شیعه، می‌توان طرف مقابل را به پذیرش احکام مذهب خودش ملزم کرد هرچند در مذهب شیعه چنین الزامی وجود نداشته باشد. نمونه روشن این قانون، صحیح دانستن سه طلاق یکباره اهل سنت و درست بودن ازدواج با زن طلاق داده شده است. همه فقیهان در موارد اختلاف بین شیعه و اهل سنت به ویژه در مسأله سه طلاقه کردن، این قاعده را قبول دارند. برخی نیز به صورتی گسترده‌تر، در موارد اختلاف فقهی شیعه با سایر ادیان نیز این قاعده را معتبر می‌دانند این قاعده اختصاص به باب خاصی ندارد بلکه در موارد و باب‌های مختلف فقهی، مانند: ازدواج، طلاق، ارث، معاملات، شهادت و..... وحتی در باب فقه قضائی و فقه سیاسی جریان داشته و دارای ویژگی‌ها و ابعاد فقهی و حقوقی منحصر به فردی است که به مهم‌ترین آنها اشاره گردید.

در عرصه بین الملل نیز، هر مکلفی با ضرورت همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر روبرو می‌شود که قاعده الزام به عنوان یک قاعده فقهی و حقوقی، می‌تواند این صلح و همزیستی را بین ملت‌ها ایجاد کند، همان‌گونه که، سیره عملی بزرگان دین اسلام نیز، بر مبنای ایجاد همین صلح و همزیستی بوده است. قاعده الزام، در عرصه بین الملل معاصر، دارای جایگاه بالایی می‌باشد تا جایی که اجرای آن در حقوق بین الملل معاصر، نتایج و آثار بسیار خوبی را به دنبال خواهد داشت.

احوال شخصیه نیز مستثنی از تأثیرات قاعده الزام نمی‌باشد و معمولاً نمونه‌های فقهی که در روایات و در فتاوی فقهای امامیه برای این قاعده آمده است در زمینه همین احوال شخصیه است. نظام حقوقی ایران نیز که بر مبنای حقوق اسلامی است در اصول دوازده و سیزده قانون اساسی این قاعده را مبنا قرار داده و در مقررات مربوط به احوال شخصیه به فتاوی سایر ادیان احترام گذاشته است. نقش و جایگاه این قاعده در تنظیم روابط مربوط به هر یک از وقایع حقوقی احوال شخصیه از جمله نکاح، طلاق، عدّه، نسب، رضاع، ارث، قیمومت و ولایت قهری کاملاً مشهود و پرفایده است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ایروانی، باقر (۱۴۳۷ق)، دروس تمهیدیة فی القواعد الفقہیة، جلد دوم، چاپ هفتم، قم، دار الفقه للطباعة و النشر.
- ۳- بجنوردی، سید محمد حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقہیة، تحقیق: محمد حسین درایتی و مهدی مهریزی، جلد سوم، چاپ اول، مطبعة الهادی، قم، نشر الهادی.
- ۴- بحر العلوم، عزالدین سید علی (۱۴۱۵ق)، بحوث فقہیة «محاضرات آیت الله شیخ حسینی حلی»، چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار.
- ۵- تستری، اسدالله (بی تا)، مقابس الانوار و نفائس الاسرار فی احکام التبی المختار و عترته الاطهار علیهم السلام، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- ۶- حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن (۱۴۱۲ق)، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، جلد بیست و دوم و هفدهم، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- ۷- حلی، محمد ابن ادريس (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، جلد دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۸- شلهوب، صالح (۱۴۲۵ق)، الکشاف، چاپ اول، اردن، عمان، منشورات دار اسامة للنشر و التوزیع.
- ۹- طباطبائی حکیم، سید محسن (۱۴۰۴ق)، مستمسک العروة الوثقی، جلد چهاردهم، قم، منشورات مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی.
- ۱۰- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن (۱۳۶۵ش)، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، جلد نهم و هشتم، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپخانه خورشید.
- ۱۱- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۵ق)، القواعد الفقہیة، جلد اول، چاپ دوم، مرکز فقه الأئمة الاطهار(ع)، قم، اعتماد.
- ۱۲- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۰۱ق)، مفاتیح الشرایع، تحقیق: السید مهدی الرجائی،

- جلد دوم، چاپ اول، قم، مطبعة الخيام.
- ۱۳- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، *غنائم الایام فی مسائل الحلال و الحرام*، جلد سوم، چاپ اول، قم، مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الاسلامی.
- ۱۴- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵ش)، *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، چاپ پنجاه و یکم، تهران، نشر میزان.
- ۱۵- کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۴۳۶ق و ۲۰۱۵م)، *انوار الفقاهة، الناشر: المركز العالمی للعلوم و الثقافة الاسلامیة، الإعداد و التحقيق: مركز احیاء التراث الاسلامی، الطبعة الأولى، طهران.*
- ۱۶- کرکی، علی بن الحسین (۱۴۱۴ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، جلد اول، چاپ دوم، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، لاحیاء التراث.
- ۱۷- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۶۸ش)، *بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن*، نشر علوم اسلامی، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی.
- ۱۸- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۳۵ق)، *القواعد الفقهیة*، جلد دوم، چاپ پنجم، چاپخانه سلیمانزاده، قم، دارالنشر الامام علی بن ابی طالب (ع).
- ۱۹- موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۲۹ق)، *مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام*، جلد دوم، بیروت، لبنان، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
- ۲۰- نجفی، شیخ محمد حسن (۱۴۱۲ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، جلد هفتم، چاپ اول، بیروت، لبنان، مؤسسة المرتضی العالمیة، دار المورخ العربی.
- ۲۱- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۲۹ق)، *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*، جلد سوم، چاپ اول، بیروت، لبنان، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.